



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۳۰	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۳۰
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر				
عنوان ۵	بررسی و نقد ادله عدم تکلیف کفار به فروغ دین ❖ دلیل چهارم: سیره قطعی حاکمان و متشرعان ➤ نقد و پاسخ استاد علیه السلام به استدلال چهارم: تفکیک تکالیف عبادی و غیر عبادی				
عنوان ۶	پنج اصل بنیادین در اصلاح نظام اقتصادی ❖ اصل اول: بازگشت به پول حقیقی ❖ اصل دوم: نفی انحصار ❖ اصل سوم: بانکداری اسلامی ❖ اصل چهارم: تسهیل اشتغال و رفع موانع قانونی ❖ اصل پنجم: واگذاری زمین و مردمی سازی مسکن				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

نقد سیره تاریخی در تکلیف کفار

استاد علیه السلام در رد استدلال مخالفان، تبیین نمودند که عدم اجبار کفار به عبادات، ناشی از عدم صحت عمل آنان بدون قصد قربت است. در امور مالی نیز، «جزیه» در واقع ماهیت مالیاتی داشته و مقدار آن (حداقل ۲۵ درصد) متضمن خمس، زکات و مبالغی فراتر از آن است؛ لذا شارع تنها برای سهولت پذیرش کفار، عنوان این حقوق مالی را به جزیه تغییر داده است.

پنج اصل تحول آفرین در اقتصاد

ایشان برای اصلاح ساختار اقتصادی و تحقق عدالت، پنج اصل زیر را ضروری دانستند:

❖ ۱. پول حقیقی: لزوم بازگشت به پشتوانه عینی (طلا و نقره) برای اسکناس جهت مهار تورم و جلوگیری از کنز ثروت.

❖ ۲. نفی انحصار: آزادی فعالیت در عرصه های تجاری و آموزشی (نظیر پزشکی) بر پایه سیره نبوی صلی الله علیه و آله برای رشد روزی عموم مردم.

❖ ۳. بانکداری اسلامی: اصلاح نقش بانک به عنوان واسطه‌ای امین میان سرمایه و نیروی کار، نه رقیب بخش خصوصی.

❖ ۴. تسهیل اشتغال: حذف قوانین دست‌وپاگیر اداری و بیمه‌ای که مانع اصلی استخدام و رونق کسب‌وکار شده است.

❖ ۵. مردمی‌سازی مسکن: واگذاری زمین به مردم جهت ساخت تدریجی سرپناه، متناسب با نیاز و توان مالی خانواده‌ها.

در پایان، استاد رحمته الله بر آمادگی خویش جهت مباحثه علمی با مسئولان و کارشناسان برای عملیاتی‌سازی این مبانی فقهی تأکید ورزیدند.

بررسی و نقد ادله عدم تکلیف کفار به فروع دین

بحث ما پیرامون ادله‌ای بود که قائلان به عدم تکلیف کفار به فروع، بدان استناد کرده‌اند. پیش از این به سه دلیل از این ادله پرداخته و با نقد آنها، تبیین نمودیم که این وجوه بر مدعای ایشان دلالت ندارد. بحث امروز ما در باب دلیل چهارمی است که در این زمینه اقامه شده است.

دلیل چهارم: سیره قطعیه حاکمان و متشرعان

دلیل چهارم بر این پایه استوار است که ادعا می‌شود سیره قطعیه از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پس از ایشان در دوران خلفا - اعم از خلفای جور و خلفای عدل، همچون خلیفه برحق، حضرت امیر علیه السلام - بر این جاری بوده است که از کفار خمس و زکات نمی‌گرفتند، آنان را به ادای تکالیف شرعی و انمی داشتند و بر ترک این تکالیف عقاب نمی‌کردند. ما در تاریخ سراغ نداریم که کافری را دستگیر کرده و به سبب ارتکاب خلافی شرعی، تعزیر نموده یا حدی بر وی جاری کرده باشند. این سیره خود نشان‌دهنده آن است که کفار مکلف به فروع نبوده‌اند؛ زیرا اگر چنین تکلیفی بر عهده آنان بود، بایستی در سیره خلفا و حاکمان - چه عادل و چه جائر - اثری از الزام به این تکالیف مشاهده می‌شد. در صورت وجود تکلیف، حاکمان می‌بایست از آنان خمس و زکات مطالبه می‌کردند یا در برابر پاره‌ای از مخالفت‌های شرعی، آنان را تعزیر نموده و در موارد مقتضی، حد الهی را جاری می‌ساختند؛ درحالی‌که عدم اقامه حد، خود گواهی روشن بر عدم تکلیف کفار به فروع است: «فلم یُعهدْ لَهُمْ أَقَامُوا الْحَدَّ عَلَى كِتَابِي لَشَرْبِ الْخَمْرِ أَوْ غَيْرِهِ مِنَ الْمَحْرَمَاتِ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ تَكْلِيفِهِمْ بِهَا وَإِلَّا لَعَوْقُبُوا عَلَى الْمَخَالَفَةِ وَلَئِزْمُوهُمْ بِالتَّكْلِيفِ كَمَا يَلْزَمُ بِهَا سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ». اگر مکلف بودند، بایستی همچون سایر مسلمانان به این تکالیف ملزم می‌گشتند. این خلاصه استدلال چهارم قائلان به عدم تکلیف کفار به فروع است.

نقد و پاسخ استاد رحمته الله به استدلال چهارم: تفکیک تکالیف عبادی و غیرعبادی

ما به این استدلال پاسخ‌های متعددی می‌دهیم. نخست آنکه تکالیف شرعی بر سه قسم‌اند: تکالیف یا واجبات‌اند یا محرمات؛ واجبات نیز یا عبادی هستند یا غیرعبادی. مقصود از عبادی، واجباتی است که قصد قربت در آنها شرط صحت است. دو قسم دیگر، شامل واجبات غیرعبادی و محرمات می‌شود.

اما در خصوص واجبات عبادی همچون نماز و روزه؛ علت اینکه حکام و خلفا، کفار را بر انجام آنها مجبور نساختند، این است که اگر اینان تکالیف مذکور را به جا می آوردند، عملشان صحیح نمی بود. به دلیل عدم صحت، الزامی نیز بر انجام نبوده است؛ چراکه بر فرض اقامه نماز، چه ثمره ای بر آن مترتب می گشت؟ سر عدم الزام، این بوده است که فایده ای در امر آنان به انجام این تکالیف وجود نداشت؛ اگر نماز می گزاردند یا روزه می گرفتند، عملشان «کلا صلا» و «کلا صوم» (فاقد حقیقت عمل) محسوب می شد؛ از این رو آنان را بر این گونه تکالیف اجبار نمی کردند. این حکم تکالیف عبادی بود.

اما در واجبات غیر عبادی؛ ما این ادعا را نمی پذیریم که آنان بر آنچه سایر مسلمانان مجبور بودند، ملزم نمی گشتند. تعبیر ما چنین است: «لا نسلّم عدم إجبارهم علی ما کان یُجَبَرُ علیه سائر المسلمین»؛ زیرا واجبات غیر عبادی بر دو بخش است: واجبات مالی و واجبات غیر مالی. در واجبات مالی همچون خمس و زکات، نمی پذیریم که از آنان مالیاتی اخذ نمی شد. اتفاقاً در روایات ما آمده است که «جزیه» مأخوذ از اهل کتاب بر سه گونه بوده و حاکم در چگونگی وضع آن اختیار دارد. او می تواند از کسب و درآمدهای آنان، نصف، ثلث یا ربع (یک چهارم) دریافت کند.

اگر کمترین میزان یعنی ربع را در نظر بگیرید، معادل بیست و پنج درصد خواهد بود؛ در حالیکه خمس تنها بیست درصد است و آن پنج درصد اضافی، خود معادل «نصف العشر» است؛ بنابراین با اخذ ربع، در واقع خمس و زکات نیز در ضمن آن دریافت می شد. اینکه گفته شود خمس و زکات نمی گرفتند، بدین سبب بوده که جزیه مأخوذ از آنان، متضمن خمس و زکات مسلمانان و بلکه بیش از آن بوده است. منتهی شارع نخواسته است نام آن را خمس و زکات بگذارد؛ چراکه آنان به این عناوین باور نداشتند و جزیه در واقع همان مالیات است. گویی خطاب به آنان گفته می شود: شما که خمس و زکات را قبول ندارید، جزیه پردازید. اقل جزیه با محاسبه ما، مشتمل بر زکات و خمس است. افزون بر این، گاه ثلث یا نصف درآمد اخذ می شد که مبالغ بسیار بیشتری است. خلاصه آنکه نمی پذیریم حقوق مالی همچون خمس و زکات از آنان اخذ نمی شد؛ بلکه جزیه خود متضمن این حقوق بوده است.

شارع مصلحت را در آن دیده است که خمس و زکات کفار را بدین شیوه اخذ کند؛ یعنی تحت عناوین دیگری همچون جزیه که مربوط به حقوق ذمه است دریافت نماید، نه با عنوان «خمس و زکات» که مورد قبول آنان نیست. اگر خواهان حق سکونت در دولت اسلامی و بهره مندی از امنیت و حقوق برابر هستید، باید این هزینه را پردازید؛ مسلمانان خمس و زکات می دهند و شما جزیه پرداخت می کنید.

پرسشگر: ...

استاد: ما بیان کردیم که هرگاه زکات تکافوی نیازها را نکند، حاکم حق دارد بر مبلغ اصلی زکات بیفزاید؛ این افزایش بر پایه نیازهایی است که حاکم اسلامی تشخیص می دهد. پیشنهاد ما به دولت - که البته گوش شنوایی برای آن نیست - برخاسته از مباحث اقتصادی کلانی است که ما بررسی کرده و طی آن، کل نظام اقتصادی را تبیین نمودیم و گفتیم اگر این نظام پیاده شود، عدالت اقتصادی اجرا شده و مشکلات مرتفع می گردد.

پنج اصل بنیادین در اصلاح نظام اقتصادی

ما معتقدیم اگر پنج اصل اقتصادی از نظام اسلام در همین دولت اجرا شود، هم عدالت جاری می‌گردد، هم معضل تورم حل می‌شود و هم مشکل حصر اقتصادی تا حد زیادی مرتفع خواهد شد. آن پنج اصل عبارت‌اند از:

اصل اول: بازگشت به پول حقیقی

پول باید بر پایه طلا و نقره باشد. مقصود سکه‌های قدیمی نیست؛ بلکه همین اسکناسی که چاپ می‌شود، باید پشتوانه مادی حقیقی داشته باشد. اگر چهار صفر را حذف کردید و مثلاً از «یک تومان» آغاز نمودید، بایستی در این کاغذ یک نخ باریک نقره تعبیه کنید که ارزشش معادل همان یک تومان باشد. با افزایش ارزش اسکناس، مقدار نقره را نیز بیفزایید تا به مرز طلا برسد. این پول حقیقی است، نه پول اعتباری. چاپ کاغذی که فاقد اعتبار است و اصالتش به دلار گره خورده، مسیری غلط است. دلار یعنی سلطه‌گری در سرگردنه‌ای ایستاده و می‌گوید هر کس قصد عبور دارد، باید این کاغذ را بگیرد و در ازای آن به من ثروت و کالا بدهد. علت مرکزیت اقتصادی آمریکا، همین صادرات کاغذ و مکیدن ثروت دنیا است. چرا باید دنباله‌رو این سبک بود؟ این چه علم اقتصادی است که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود؟ وقتی مبنا غلط است، چرا جرئت ابراز آن را ندارید؟ اکنون چهل و شش سال است این شیوه را می‌آزمایند و کوتاه نمی‌آیند. سپس برای اصلاح، مجدداً شیوه‌های غلطی را برمی‌گزینند؛ سکه به بازار می‌فروشید و سرمایه مملکت را به دست کسانی می‌دهید که آن را گنجینه کنند؟ این دقیقاً برخلاف آیه «... وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...»^۱ است. مردم را به کنز طلا و نقره وادار می‌کنید و در قبال هیچ، به آنان طلا می‌دهید. بنده به مسئول برنامه و بودجه گفتم اگر قصد فروش طلا دارید، آن را در برابر حقوق آخر ماه به مردم بپردازید تا فرد ناچار شود برای تأمین معیشت، آن را به بازار عرضه کند، نه اینکه پنهان و گنجینه نماید. در این صورت، طلا در چرخه بازار قرار می‌گیرد و قیمت‌ها نیز تعدیل می‌شود؛ اما گوش نمی‌کنند و مدعی‌اند که نمی‌شود. خلاصه آنکه اصل اول، پول حقیقی است.

اصل دوم: نفی انحصار

در اقتصاد اسلامی، انحصار، ممنوع است. اینکه واردات یا صادرات تنها در انحصار شخص یا شرکتی خاص باشد، امری ناصواب است. هر کس طبق ضوابط باید بتواند فعالیت کند. حتی انحصار در نظام تاکسیرانی نیز غلط است؛ چراکه اخذ مجوز را چنان دشوار کرده‌اند که صنف مربوطه اجازه ورود نیروی جدید به این سفره را نمی‌دهد. یا در پذیرش دانشجوی پزشکی؛ شورای عالی انقلاب فرهنگی مصوبه‌ای دارد، اما برخی مخالفت می‌کنند تا با کمبود پزشک، درآمد عده‌ای محفوظ بماند. این منطق سرمایه‌داری است. فراوانی پزشک، مایه قدرت و کمبود آن، مایه آسیب است. انحصار در فقه اسلامی ممنوع است و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «... دَعُوا النَّاسَ يَرْزُقُوا اللَّهَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ^۲؛ بگذارید مردم آزاد باشند تا خدا بعضی را توسط بعضی دیگر روزی دهد».

۱. سوره توبه: ۳۴.

۲. الأمالی (للطوسی)؛ ص ۳۹۷.

اصل سوم: بانکداری اسلامی

بانک‌ها را اسلامی کنید. کارکرد بانک در فقه اسلامی، واسطه‌گری میان سرمایه و نیروی کار است. بانک باید صاحبان سرمایه فاقد توان کار را به نیروی کار فاقد سرمایه متصل کند، بر پایه‌ی نظمی که در کتاب «فقه نظام مالی» پیشنهاد داده‌ایم؛ نه اینکه بانک خود به رقیب مردم مبدل گردد.

اصل چهار: تسهیل اشتغال و رفع موانع قانونی

راه اشتغال را هموار کنید. بنده به مسئول اداره کار گفتم برخلاف ادعای شما، ما مشکل بیکاری نداریم. اکنون میلیون‌ها افغانستانی در کشور مشغول به کارند و پس‌انداز هم دارند. عراقی‌ها نیز همین‌گونه‌اند. علت آن است که آنان در قید و بند قوانین دست‌وپاگیر شما نیستند. قوانینی وضع کرده‌اید که کارفرما را برای بیمه و امثال آن چنان تحت فشار قرار می‌دهد که جرئت استخدام کارگر ندارد. بیمه را آزاد بگذارید؛ کجای اسلام این قیود آمده است؟ این از نظام‌های سرمایه‌داری است که فشار را بر کارگر و کارفرما مضاعف می‌کند. اجازه دهید کارفرما و کارگر آزادانه توافق کنند، البته با تعیین یک مزد عادلانه؛ چراکه طبق روایات، اجحاف به «اجیر» ممنوع است.

همین مسیر تهران به قم را بنگرید؛ به جای تعداد اندکی استراحتگاه، بایستی در هر پنج کیلومتر، فضایی برای استراحت و اشتغال ایجاد شود. با اجازه دادن به مردم برای احداث مجتمع‌های رفاهی، می‌توان صدها هزار شغل ایجاد کرد. نبود استراحتگاه‌های مناسب در فواصل کوتاه، خود یکی از دلایل تصادفات ناشی از خواب‌آلودگی است.

اصل پنجم: واگذاری زمین و مردمی‌سازی مسکن

چرا دولت باید متولی مسکن شود؟ در این زمینه، به مردم زمین بدهید و حمایت مالی کنید تا خودشان مسکن خویش را بنا کنند. فرد می‌تواند با یک اتاق شروع کرده و به تدریج آن را توسعه دهد. چارچوب‌های برگرفته از فرهنگ غربی مایه گرفتاری مردم شده است. ما در این سرزمین آن‌قدر زمین داریم که برای چهارصد میلیون نفر نیز کفایت می‌کند. دولت زمین را قطعه‌بندی کرده و واگذار نماید؛ نه اینکه با الگوهای غربی مردم را به زحمت بیندازد. مهندسان نیز معترف‌اند که کمبود زمین نداریم.

برخی مسئولان بحث کارشناسی را پیش می‌کشند. اگر ثمره کارشناسی شما این وضعیتی است که مشاهده می‌شود، پس این کارشناسی ایراد دارد. ما افزون بر کارشناسی، به عقل و مبانی اصیل شرعی نیازمندیم. مسائل بسیاری هست که عقل به تنهایی برای درک نادرستی این شیوه‌ها کفایت می‌کند. متأسفیم که گوش شنوایی نیست. مدام فراخوان طرح می‌دهند، اما به طرح‌های موجود بها نمی‌دهند. بنده شخصاً به رئیس‌جمهور گفتم چرا به جامعه مدرسین تشریف نمی‌آورید؟ ما در آنجا صدها طرح آماده داریم. وعده آمدن دادند اما یک سال گذشت و نیامدند. ما حاضریم با هر کارشناسی که دارید، پیرامون درستی این حرف‌ها مباحثه کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین